

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فیش منبر

مسئولیت سنگین رسالت

استاد انصاریان



کانال فیش منبر و مرثیه در ایتا



<https://eitaa.com/fishemenbar>

عرضه در سایت طلبه یار =

<http://www.talabeyar.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين الصلاة و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب  
الهنا و طيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين  
الطاهرين المعصومين المكرمين»

داشتن معرفت و عشق، دو نیروی قدرتمند در انجام مسئولیت

کلام در مسئولیت پیغمبر بزرگوار اسلام بود، یک مسئولیتی که از نظر  
سنگینی معنوی و گستردگی قبل از خودشان تا زمان آدم سابقه نداشت و  
بعد از خودشان هم چنان مسئولیتی برعهده کسی نهاده نشد. با این  
مسئولیت چه کردند؟ ایشان کل این مسئولیت را به انجام رساندند. چه  
قدرتی در باطنشان پشتوانه عمل به این مسئولیت بود؟ دو پشتوانه:

الف) معرفت: یعنی پروردگار عالم را کاملاً می‌شناخت و عمق مسئولیت و  
عظمت مسئولیت را هم کاملاً می‌شناخت، کل منافع و بهره‌های مسئولیت را  
هم برای خودشان و هم برای مردم می‌شناختند و به این حقیقت معرفت  
داشتند که نفس کشیدن هم در حال انجام مسئولیت خود عبادت الله است.  
الآن برای من احساس می‌شود که من مسئول هستم تا به دیدن یک عالم  
بروم، به دیدن یک بیمار بروم، به دیدن پدر و مادرم بروم، به دیدن یک  
مؤمن بروم، هیچ‌کدام آنها هم کاری ندارند که من برایشان انجام بدهم،

ولی از آن لحظه‌ای که برای انجام این مسئولیت حرکت می‌کنم، تمام نفس‌هایی که می‌کشم، عبادت است.

ب) محبت و عشق به انجام مسئولیت: با این معرفتی که به مسئولیت، ارائه‌کنندهٔ مسئولیت و منافع مسئولیت - هم برای خودشان و هم برای مردم - داشتند، نیروی دومی که به ایشان کمک داد، در فرمایشات امام صادق (علیه‌السلام) است و از دل همین معرفت ظهور کرد، محبت و عشق به انجام مسئولیت بود که ۲۳ سال خسته نشدند، کناره‌گیری و عقب‌نشینی نکردند، سست و کسل نشدند؛ حتی آن‌گونه که بدن اقتضا دارد، استراحت نکردند.

این دو نیرویی بود که حضرت را به انجام همهٔ مسئولیت‌هایشان کمک کرد و گاهی در ادای مسئولیت برایشان روشن بود که خطر قتل وجود دارد، ولی پروردگار به او می‌فرمود: «و الله يعصمک من الناس» من جان تو را حفظ می‌کنم و او مسئولیتش را ادا می‌کرد.

رسول خدا، معلم بی‌نظیر عالم هستی

هدف من فقط تعریف وضع وجود مقدس او نیست؛ اولاً اگر کسی بخواهد از ایشان تعریف کند، یک دهان به پهنای آفرینش بیشتر می‌خواهد و هدف من این است که همان‌طور که سورهٔ احزاب برای ما بیان کرده است، ما از

این معلم بی‌نظیر برای خودمان درس بگیریم. ما هم در حدّ خودمان - یا با مطالعه و یا شنیدن - به حق، مسئولیت و آثار مسئولیت معرفت پیدا بکنیم و خود آن معرفت هم افق طلوع محبت می‌شود؛ یعنی نیازی نیست که به دنبال محبت برویم، اما نیاز هست که به دنبال ادای مسئولیت برویم.

کامل‌الزیارات از معتبرترین کتب شیعه

«کامل‌الزیارات» کتاب بسیار معتبر و مورد توجهی است که بخش کمی از این کتاب، بیان‌کنندهٔ زیارت‌های پیغمبر است. گاهی مردم از امام صادق، گاهی از حضرت باقر و گاهی هم از حضرت رضا سؤال می‌پرسیدند. من تقریباً کل چهار فصل روایات مربوط به حضرت رسول را در این دو روز نگاه کردم که ائمه هدایت کردند، فقط از این سه بزرگوار نقل شده است. حالا یا از امام باقر یا امام صادق یا حضرت رضا پرسیدند که ما به زیارت پیغمبر می‌رویم، چگونه ایشان را زیارت کنیم؟ گاهی مثل حضرت صادق می‌فرمایند: پدرم امام باقر برای من نقل کرد که وقتی پدرم زین‌العابدین به زیارت پیغمبر می‌رفت، این‌گونه زیارت می‌خواند و بعد متن زیارت نقل شده است.

اتفاقاً با اینکه به صحت این کتاب یقین دارم، در عین حال برای اینکه با یقین بیشتری برای شما صحبت بکنم، آخرین نفری که در سند روایت قرار

دارد، سراغ او را در دو-سه کتاب رجالی مهم، مثل «جامع الروات» اردبیلی، «رجال» بحر العلوم، «رجال» ابن داود و «رجال» کشی گرفتم. اینها کتاب‌هایی است که نوشتن آن بسیار زحمت برده است و راویان را معرفی کرده‌اند که این چه کسی بوده، چه چیزی بوده و حرف‌هایش تا چه حد مورد اعتماد است. بعضی از این راویان (حالا راوی از صحابی حضرت باقر یا امام صادق یا حضرت رضا بوده) را دیدم که نوشته‌اند: پیش ائمه<sup>ع</sup> ما بسیار آبرومند بوده‌اند و امامان به اینها نظر خاص داشته‌اند و مردمی پاک، آگاه، وارد و پرهیزکار بوده‌اند. آخرین نفری که روایت را نقل کرده، در کتاب‌ها بررسی کردم و دیدم همه<sup>ع</sup> آنها از چهره‌های معتبر شیعه هستند.

### کیفیت زیارت رسول خدا

امام باقر، امام صادق و حضرت رضا به مردمی که از آنها پرسیدند چگونه پیغمبر را زیارت کنیم تا سرخود در حرم نرویم و خودمان برای خودمان زیارت بسازیم؛ چون معلوم است که ائمه<sup>ع</sup> ما زیارت‌سازی را هم منع کرده‌اند که بگذارید ما یادتان بدهیم که در محضر رسول خدا چه بگویید و چگونه حرف بزنید. بعضی از جملات در زیارت‌هایی که از امام باقر و امام صادق و حضرت رضا و زین العابدین نقل شده، مشترک است که دو-سه جمله‌اش این است:

امام به ما یاد می‌دهد که بر سر قبر می‌روی، این گونه بگو: «اشهد انک قد بلغت رسالات ربک» ای پیامبر عظیم‌الشان اسلام من گواهی می‌دهم، اقرار دارم و اعتراف می‌کنم که تمام پیام‌های پروردگارت را به ملت رساندی و برای رساندن این پیام‌ها از لابلای آزارها، حملات، تهمت و افتراها و کتک بدنی رد شدی، ولی رساندی. ما وقتی در سورهٔ احزاب می‌بینیم که خداوند به ما خطاب می‌کند: «لَقَدْ كُنَّا أَنْ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الأحزاب، ۲۱)، کل شما از مرد و زن - اداری، معلم، کاسب، جوان و پیر - همواره برای شما تا قیامت، پیغمبر من سرمشق نیک و کاملی است، یعنی بین خودتان و پیغمبر جدایی نیندازید و دائم با پیغمبر در ارتباط باشید. راه ارتباطش هم این است که کارهایی که او کرده، شما هم در حد گنجایش و قدرت خودتان بکنید که یکی این است: «اشهد انک قد بلغت رسالات ربک» من اعتراف می‌کنم که تو تمام پیام‌های پروردگارت را به مردم رساندی.

### ابلاغ رسالت تا آخرین نفس

خودشان هم در سال آخر عمرشان، سال دهم هجرت، پنج‌بار که همه هم نقل کرده‌اند: یک‌بار در مسجد خیف، دوبار در منا و دوبار در مسجدالحرام جلوی همهٔ مردم که جمع بودند، ایستادند و به پروردگار عالم عرض

کردند: خدایا! پیش این مردم شاهد من باش و در روز قیامت گواهی بده که من در این ۲۳ سال (آن سال، سال آخر عمرشان بود و دوماه بعد از حج از دنیا رفتند) آنچه اینان را به بهشت می‌رساند و از جهنم حفظ می‌کرد، برای آنها گفتم؛ حتی یکی-دو ساعت به ازدنیارفتن ایشان مانده بود و دیگر توان راه رفتن نداشتند، امیرالمؤمنین و فضل بن عباس را صدا زدند و فرمودند زیر بغل مرا بگیرد، بلند کنی و به مسجد ببری. در خانه در مسجد باز می‌شد و تقریباً تا منبر که می‌خواستند بروند، ده قدم فاصله بود؛ اما آن روز از بستر که بلند کردند تا به منبر رساندند، روی پلهٔ اول نشستند و بدن کشش رفتن روی پلهٔ دوم و سوم را نداشت. از بستر که بلند کردند تا کنار پلهٔ اول، دو پای ایشان را می‌کشیدند، ولی نمی‌توانست بردارد و بگذارد. این چند نفس باقی مانده را هم آمد و برای مردم به منبر رفت. «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»، این ادای مسئولیت حتی تا لحظهٔ مرگ، تا نفس‌های آخر، تا ضعف کامل بدن ادامه داشت.

درس پیام‌رسانی از زیارت رسول خدا

«اشهد أنك قد بلغت رسالات ربک» آن‌هم با این کیفیت به ما درس می‌دهد که خانم، آقا، پیرمرد، جوان، این آقایی را که زیارت می‌کنی، تمام پیام‌های پروردگارش را به مردم رساند و تو هم باید یک پیام‌رسان باشی. ادای

مسئولیت رودر بایستی ندارد! عروسم است، ممکن است بدش بیاید؛ دامادم  
است، ممکن است به او بر بخورد؛ حاج خانم کنار دستم نشسته، یک چیزی  
می خواهم بگویم که به نفع عروس، به نفع داماد یا به نفع برادرم است،  
مرتب انگشتش را روی دماغش می گذارد و اشاره می کند حرف نزن، برای  
چه حرف نزنم؟ خدا زبان را برای چه به من داده است؟ زبان را نداده که  
در دهان حبس کنم؛ بلکه زبان را داده که حرف خوب بزنم و حرف بد در  
دهان راه ندهم. حرف خوب را که هر چه بلد هستم، باید بزنم؛ اما آدم باید  
هنر گفتن را داشته باشد که با محبت، با عاطفه، نرم و دلسوزانه بگوید.

اصل شفاعت یعنی هماهنگی با رفتار و گفتار رسول خدا

طبق «و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه»، من هم باید یک پیام رسان  
باشم؛ اما الآن در کشور ما از ۷۵ میلیون نفر، الا یک درصد پیام رسان نیستند.  
از اینکه به پیغمبر اقتدا بکنند و پیام های الهی را برسانند، امتناع دارند و  
روی گردان هستند. این شفاعتی که در قرآن مطرح است و پروردگار  
بودنش را قطعی می داند، یعنی شفاعت بی برو و برگرد هست، ریشه ُ  
شفاعت چیست؟ ما باید ریشه ُ لغوی آن را نگاه بکنیم: «شفع» یعنی جفت،  
«وتر» یعنی تک، در قیامت مورد شفاعت قرار می گیرد، یعنی مسائلی را در  
زندگی اش با پیغمبر هماهنگ و جفت است، حالا اگر یک لنگی هم دارد،

پیغمبر اکرم از آبرویش استفاده می‌کند و از پروردگار می‌خواهد که لنگی این فرد را ببخشد. اصل شفاعت یعنی جفت‌شدن با اخلاق و ایمان و رفتار و کردار پیغمبر اسلام که یکی این است که من هم در حدّ خودم باید پیام‌رسان باشم. حالا زبانی بلد نیستم، نامه می‌نویسم؛ یک نامهٔ زیبای باعاطفه و با محبت به نوه‌ام، عروس‌م، دامادم، بچه‌ام، رفیق‌م یا همسایه‌ام بنویسم، امضا هم لازم نیست، در یک پاکت تمیز بگذارم و در خانه‌اش بیندازم. بالاخره از ده نامه هشت‌تای آن اثر می‌کند که راه شما درست نیست و دارید خودزنی می‌کنید، شما خودتان را از چشم رحمت خدا می‌اندازید و حیف است، خدا و ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام، همگی راستگو هستند و خبر داده‌اند که برپاشدن قیامت حتمی است. برپاشدن قیامت هم برای این است که به حساب اعمال مردم برسند و شما به این قیامت توجه داشته باش؛ اگر آدم نمی‌تواند بگوید، این دو کلمه را که می‌تواند بنویسد.

برای اسلام به تعبیر شصت-هفتادسال پیش غلام پستی بشود؛ آنهایی که نامه‌ها را به دم خانه‌ها می‌آوردند. ما بچه بودیم، لباس سرمه‌ای به تن آنها بود و با دوچرخه و خورجین پر از نامه طبق آدرس در محله و کوچه می‌آمدند، در خانه‌ها را می‌زدند و نامه را می‌دادند. قدیمی‌ها به اینها غلام پستی می‌گفتند. غلام پستی یعنی کارگر پست‌خانه، ما هم غلام پستی

پیغمبر بشویم؛ این منصب کمی نیست! حداقل این است که در قیامت به ما  
نمی‌گویند چرا نگفتی؟ چرا ننوشتی؟

### حکایتی شنیدنی

همین که در قیامت به ما نگویند چرا، خودش عین خوشی و راحتی است. ما  
قبل از انقلاب هر جا خانه خریدیم، آن وقت هم خانه‌ها خیلی ارزان بود، ولی  
یا دو خانه پایین‌تر از آن خانه یا یک خانه بغل آن خانه یا چهار خانه یا  
شش خانه پایین‌تر، یک دبیرستان دخترانه بود که وقتی تعطیل می‌شد، یک  
دفعه سیصد-چهارصد دختر دبیرستانی لخت بیرون می‌ریختند. من در خانه  
می‌نشستم و یک نامه<sup>۱</sup> بدون امضا و آدرس، شاید گاهی دو صفحه یا گاهی  
یک صفحه<sup>۲</sup> آچار می‌شد، به مدیر مدرسه می‌نوشتم که خانم، شما مرا  
نمی‌شناسی و نمی‌دانی من چه کسی هستم، من هم شما را نمی‌شناسم؛ اما  
پروردگار سیصد نفر از بندگانش را به دست جناب عالی داده و این آیات  
حجاب است، این روایت حجاب است، این فاطمه<sup>۳</sup> زهراست، این خدیجه<sup>۴</sup>  
کبراست، این مریم مادر مسیح است. شما مسئول هستی، اگر قیامت را  
قبول داری و اگر هم قبول نداری، خدا و انبیا و ائمه از قیامت خبر داده‌اند،  
حرف آنها را قبول کن. این دخترها را یک مقدار نصیحت کن! حالا خود  
مدیر مدرسه هم بی‌حجاب بود و او هم مثل آنها بود، ولی ما ندیده گرفته

بودیم و می گفتیم که شما خانم درس خوانده‌ای هستی، استاد هستی، رئیس دبیرستان هستی، این فرزندان‌تان را نصیحت کنید که این جور لباس نپوشند و این جور آرایش نکنند. شما می دانید که همه اینها تحریک کننده جوان‌های محل به شهوات حرام است. این نامه‌ها اثر هم می گذاشت، یعنی دیگر بعد از آن نامه، کسی از آن دبیرستان با آستین خیلی کوتاه و لباس خیلی کوتاه بیرون نمی آمد.

هر مسلمان، یک پیام‌رسان برای اسلام

ما همه باید پیام‌رسان اسلام باشیم! امیرالمؤمنین می فرمایند: هیچ وقت هم از گناهکار ناامید نباشید، از کجا می دانی که قبول نمی کند؟ یک وقت من در شهری برای منبر دعوت داشتم. ده-دوازده سال پیش بود؛ برای این روزگار است و برای قبل نیست. منزل به منبر دور بود و آن برگزارکنندگان ماشین می فرستادند و از آن خانه‌ای که گرفته بودند، برای منبر می آوردند. ما پنج-شش خیابان را رد می کردیم، غروب اوضاعی بود! از زنان و دختران اوضاعی بود، یعنی آدم اگر با عینک قرآن نگاه می کرد، می دید شهر روی جهنم است! ظاهرش پر از گل و درخت و زیبایی بود اما ظاهرش!

ظاهرش چون گور کافر پُر حلل

وز درون قهر خدا عزوجل

به قبرستان ارمنی‌ها بروید و ببینید با چه سنگ‌هایی، با چه تمیزی و نظافتی هستند، سطح شهر روی گل، پارک‌های خیلی زیبا و خیابان‌کشی‌های خیلی تمیز بود، ولی باطن شهر روی جهنم بود؛ به‌خصوص شب‌های شهر که در تمام بلوارهای پر از گل و درخت‌های خیلی خوبش که دو طرف خیابان بود، نود درصد مردم شهر با زن و بچه و دختر بیرون می‌ریختند و تا ساعت دو نصف شب در این بلوارها و کنار پیاده‌روهای پر از گل نشسته بودند. کل شهر -زن و مرد و دختر و پسر- قاتی بودند، می‌زدند و می‌رقصیدند. تماشایی بود! حالا شما که آن شهر را ندیده‌اید و من هم اسم نمی‌برم، ما جای شما را خالی می‌کردیم که چه خبر بود!

من به فکرم افتاد نامه‌ای به‌شدت عاطفی از زبان یک جوان بنویسم که من جوانی هستم، سال اول دانشگاهم است و خیلی آدم مفیدی برای آینده‌<sup>۰</sup> این مملکت می‌شوم؛ ولی وقتی از خانه بیرون می‌آیم و شماها را می‌بینم، آرایش شما را می‌بینم، رو و موی شما را می‌بینم، بدنتان را می‌بینم، دائم به گناه می‌افتم و این گناه، هم به مغز من و هم به اعصاب من آسیب می‌زند. شما خواهر من هستید، شما ایرانی هستید، می‌دانم که دل شما هم برای این کشور می‌سوزد. شما از این هجوم شدید بدن و رو و موی خود نسبت به من دست بردار تا من بتوانم در یک آرامش فکری و روحی به‌خوبی درس بخوانم؛ یا شب که می‌خواهم درس بخوانم، صدتای شما را دیدم و خیال

صدتای شما همین طوری با من بازی می‌کند. به دوستانی که منبر را می‌گرداندند، گفتم: یک کاغذ نرم گلاسه<sup>۱</sup> گلدار بخرید و این نامه را در ده-بیست هزار نسخه چاپ بکنید، بعد آدرس خانه‌ها را از طریق اداره<sup>۲</sup> پست بگیرید و خیلی راحت هم پست کنید و هم بین بچه‌های خوب مذهبی پخش کنید تا در خیابان به دست دخترها و خانم‌ها بدهند.

رئیس نیروی انتظامی آن شهر را هم خواستم و گفتم که ما می‌خواهیم چنین کاری بکنیم. گفت: عالی است! ما هم از بودجه<sup>۳</sup> خودمان سر همه<sup>۴</sup> چهارراه‌ها بیست-سی تا طاقه<sup>۵</sup> چادر مشکی زیبا می‌گذاریم که هر خانم لختی رد شد، کادو کرده و تعارفشان بکنیم. ما هم این کمک را به شما می‌دهیم. چهار-پنج روز گذشت (اینکه می‌گویم، در روز بعثت پیغمبر و روی منبر پیغمبر راست می‌گویم. حالا نه در بین مردم آن شهر هستم و نه آن رئیس نیروی انتظامی هست)، رئیس نیروی انتظامی بعد از چهار-پنج روز به من گفت: فلانی، بی‌حجابی و بدحجابی سی درصد در سطح شهر پایین آمده است. گفتم: خبر خیلی خوبی دادی، من هم یک خبر خیلی خوبی به تو بدهم. گفت: بده! گفتم: من هم دو شب است که به جمعیت منبرم بیست درصد اضافه شده است و این جور که به من می‌گویند، درصد دختران جوان در زنانه -حالا با چادر یا مانتو و روسری- مو گرفته شرکت می‌کنند. ما هم

هر کدام یک پیام‌رسان باشیم، چه عیبی دارد! خدا هم کمک ما می‌کند. این یک جمله: «اشهد أنك قد بلغت رسالات ربك» چقدر عالی است!

رسول خدا(ص) خیر خواه تک‌تک انسان‌ها

این جمله ُ دوم چقدر زیباست که هم در زیارت زین‌العابدین است و هم در زیارتی که حضرت رضا به راوی یاد داده و هم در زیارتی که امام صادق یاد داده‌اند و در کتاب «کامل‌الزیارات» است: «و النصح لامتک». آخر در امت آن زمان عرق‌خور بوده، زناکار بوده، آدم عوضی بوده، عصبانی بوده، بد بوده است؛ یا رسول‌الله! شما نسبت به تک‌تک مردمی که امت بودند، انسان خیرخواهی بودی و فقط خیر مردم را می‌خواستی؛ اگر می‌دید یا می‌شنیدی که یک بلایی یا گناهی بر سر کسی آمده، خدا در اینجا می‌گوید: «عزیز علیه ما عنتم» پیغمبر هم سنگین می‌شد و رنج می‌کشید که چرا یک نفر یک قدم به طرف جهنم برداشت؟ من که جاده ُ بهشت را به طرفش باز کرده بودم! غصه می‌خورد، یعنی امت من، اگر می‌خواهید از من سر مشق بگیرید، بی تفاوت نباشید و بد کسی را نخواهید، حتی بد آن کسی که بد شما را خواسته است. با خودتان نگوئید من آن روزی که برادرم اذیتم کرد، مادرزنم اذیتم کرد، پدرزنم چه کار کرد، زمینه نداشتیم که تلافی کنم و الآن

که میدان گیرم آمده است، بگذار پدرش را در بیاورم؛ این شر خواهی است،  
نکنید!

«و نصحت لامتك» حبيب خدا! تو خیلی خير خواه مردم هستی و برای کسی  
شرّ و ضرر و زیان نمی خواستی، در هر صورت، خدایا! معرفت ما را به  
خودت و پیغمبرت زیاد کن.

خدایا! شوق ادای مسئولیت را در ما کامل کن.

خدایا! ما را نامه رسان و مبلغ پیغمبرت قرار بده.